

انقلاب جهانی و برنامه حداکثر حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)

منبع : برنامه حزب کمونیست ایران) م.ل.م)

ما در عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری بسر می بریم. اکثریت اهالی جهان که بار ستم و استثمار را بر دوش دارند خواهان تغییرات ریشه ای و واقعی در زندگی خویشند. واژگون کردن این دنیای طبقاتی و نابرابر و وارونه که به زور توپ و تفنگ طبقات استثمارگر سر پا ایستاده، در دستور روز تاریخ قرار دارد. در قرن بیستم، طبقه کارگر دو بار قدرت سیاسی را کسب کرد و گامهای بزرگی در راه ایجاد جهانی کاملاً متفاوت برداشت. طبقه ما جنگید، پیروز شد، ساختن جامعه سوسیالیستی را آغاز کرد و دهها سال در این مسیر ترسیم نشده و پر پیچ و خم به پیش رفت. انقلابات سوسیالیستی در شوروی و چین، برای نخستین بار گسستی در روند تاریخ بوجود آورد و برای همیشه مسیر جامعه بشری را تغییر داد.

روند تاریخ جوامع طبقاتی تا آن زمان اینگونه بود که يك اقلیت استثمارگر ثروتهای مادی، ابزار تولیدی جامعه و کار توده ها را تحت کنترل خود داشت و با استفاده از قدرت سیاسی و نیروهای نظامی مردم را سرکوب می کرد و نظم موجود را پا بر جا نگه می داشت؛ اینگونه بود که هر زمان انقلابی می شد باز هم يك اقلیت دیگر قدرت سیاسی را به چنگ می آورد و باز هم اقتصاد، سیاست و فرهنگ جامعه را به نفع خویش کنترل می کرد. اما با انقلاب سوسیالیستی، دیگر این طبقات سرمایه دار و ملاک نبودند که به قدرت رسیدند. برای اولین بار طبقه ای به قدرت رسید که نماینده کسانی بود که تمامی ارزشهای مادی جامعه محصول کار آنان بود. برای اولین بار قدرت سیاسی برای محو تمایزات طبقاتی و اجتماعی و زدودن افکار خرافی و جاهلانه و خودپرستانه بکار گرفته شد. برای اولین بار اکثریت توده ها بر سرنویشت خویش حاکم شدند. این دوره از تاریخ از دید استثمارگران، مانند شبی بلند و تاریک و هولناک بود که هنوز با نفرت و وحشت از آن سخن می گویند.

بورژوازی از درون و بیرون با چنگ و دندان برای سرنگون کردن دولتهای سوسیالیستی تلاش کرد و ابتدا در میانه دهه 50 میلادی در اتحاد شوروی و سپس به سال 1976 در چین، موفق به اینکار شد. این دو شکست پرولتاریا نشان داد که سرمایه داری جهانی هنوز توان مادی و ایدئولوژیک زیادی را صاحب است. اینک استثمارگران برای آنکه هرگونه امید به آینده ای متفاوت و رهائیبخش را در دل توده ها بکشند، به فروپاشی شوروی امپریالیستی در آغاز دهه 90 میلادی اشاره می کنند. واقعیت آنست که دهها سال پیش از این، حاکمیت پرولتاریا در شوروی سقوط کرده و قدرت به دست يك طبقه بورژوازی نوین افتاده بود. همان دوره کمونیستهای جهان به رهبری مائوتسه دون این عقبگرد مهم را اعلام کردند و نشان دادند که شوروی به يك کشور سرمایه داری تبدیل شده است. فروپاشی شوروی فقط ماهیت ارتجاعی و سرکوبگرانه اش را آشکارتر کرد. فروپاشی شوروی فقط نشانه این بود که شوروی سرمایه داری در رقابت با غرب سرمایه داری شکست خورده است. امپریالیستها و مرتجعین جهان بی دریغ علیه کمونیسم می تازند و با تمام قوا می کوشند تا آرمان گرایی کمونیستی را در ذهن انقلابیون از بین ببرند. اما مبارزه برای نابودی سرمایه داری و برقراری جامعه کمونیستی در جهان، تنها راه نجات نوع بشر از منجلاط جامعه طبقاتی است. فقط ایدئولوژی کمونیستی می تواند اکثریت مردم جهان را از یوغ ستم و استثمار رها کند. به قول مائوتسه دون: کمونیسم، تنها ایدئولوژی رهائیبخش عصر ماست. کمونیسم سیستم کامل و واحدی از ایدئولوژی پرولتاریایی و در عین حال نظام اجتماعی نوینی است که با هر سیستم ایدئولوژیک و نظام اجتماعی دیگر تفاوت دارد و کاملترین، مترقی ترین، انقلابی ترین و منطقی ترین سیستمی است که تاریخ بشر تاکنون به خود دیده است.

امروز هیچ کشور سوسیالیستی در جهان وجود ندارد. این حقیقت تلخی است؛ اما باید در چارچوبی تاریخی به آن نگریست. در طول تاریخ هیچ طبقه انقلابی ای نتوانست با يك ضربت کار طبقات ارتجاعی را یکسره کند. مثلاً چند صد سال طول کشید تا بورژوازی نظام سرمایه داری را بطور قطع جایگزین نظام فئودالی کند. این مسئله در مورد گذر از عصر بورژوائی به عصر کمونیسم جهانی بیش از پیش صدق می کند؛ چرا که هدف پرولتاریا - برخلاف بورژوازی - جایگزینی يك نظام طبقاتی با نظام طبقاتی دیگر نیست؛ بلکه محو کلیه تقسیم بندی های طبقاتی است. انقلاب پرولتری از نظر کیفی با انقلابات نوع کهن متفاوت بوده، فرایندی پیچیده و طولانی است. هدف این انقلاب برداشتن بار سنگین هزاران سال جامعه طبقاتی از شانه نوع بشر است. چنین انقلابی بنا بر ماهیت خود نمی تواند بلاانقطاع و بدون شکست به پیش بتازد. ولی علیرغم شکستها، امروز ما به نقطه آغاز باز نگشته ایم. دستاوردهای عظیم و تجارب گرانبهایی که در جریان 150 سال نبرد طبقاتی و برقراری سوسیالیسم انباشته و در علم انقلاب پرولتری یعنی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم فشرده شده است، سلاح شکست ناپذیر طبقه جهانی ما در پیشبرد انقلابات پرولتری آتی است.

پرولتاریای بین المللی مجهز به این ایدئولوژی، علم و روش انقلابی و با اتکاء به این دستاوردها و تجارب، دور نوینی از تلاشهای آگاهانه و سازمان یافته را برای کسب قدرت سیاسی آغاز کرده است. این را بیش از هر جا در حرکت احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست کشورهای مختلف جهان می بینیم. برخی از این احزاب منجمله در پرو

و نپال موفق به آغاز جنگ انقلابی برای کسب قدرت سیاسی و برقراری قدرت سرخ در نقاطی از کشورشان شده اند، برخی دیگر در تدارک آغاز چنین جنگی هستند. این نیروها در سطح بین المللی، "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" را ایجاد کرده اند. وظیفه این تشکیلات کمونیستی بین المللی، کمک به ایجاد احزاب کمونیست جدید و تقویت احزاب موجود است. هدف این تشکیلات، ایجاد يك انترناسیونال کمونیستی نوین متشکل از کلیه نیروهای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست جهان است.

انقلابات پرولتری و تکامل مارکسیسم مسیری ناشناخته و پر پیچ و خم را طی کرده است. این مسیر در جریان رویارویی با طبقات استثمارگر حاکم، مبارزه علیه رویونیسم (گرایشات بورژوائی درون جنبش طبقه کارگر (و بر بستر خیزشهای عظیم توده ای، تحت رهبری آموزگاران چون مارکس و لنین و مائوتسه دون ترسیم شده است.

پیدایش مارکسیسم، تجربه کمون پاریس

سال پیش، مارکسیسم بر متن مقاومت و مبارزات کارگری در اروپا پا به عرصه حیات نهاد. شکل 150 گیری طبقه کارگر، پایه عینی ظهور مارکسیسم بود. مارکس و رفیق همسنگرش انگلس، نگرش و روش ماتریالیستی دیالکتیکی را در بررسی تاریخ بشر تدوین کرده، بکار بستند. این، يك انقلاب در تاریخ تفکر بشر بود. آنان يك علم نوین یعنی ماتریالیسم تاریخی را خلق کردند. تا آن زمان کلیه دیدگاه هائی که از شالوده جامعه بشری تبیین شده بود، وارونه و ناقص بود. مارکس و انگلس برای اولین بار درکی حقیقی از این مساله ارائه دادند.

مارکس روشن کرد که انسانها در تولید و بازتولید نیازهای مادی زندگی، با یکدیگر وارد مناسبات اجتماعی معین و اساسی تر از همه، وارد مناسبات تولیدی معینی می شوند. در طول تاریخ، این مناسبات شکل های مختلف به خود گرفته است. شکل این مناسبات وابسته به درجه رشد نیروهای مولده (یعنی ابزار تولید و دانش تولیدی انسان (در هر دوران تاریخی بوده است. جامعه بشری در دوران اولیه پیدایش خود بر اساس شکلی ابتدائی از تولید جمعی و تقسیم کاری که خصلت ستمگرانه نداشت سازمان یافته بود و مالکیت خصوصی بر ابزار تولید در آن جایی نداشت. در مقطع معینی از تاریخ، به دنبال توسعه تولید و انباشت مازاد، بخشی از جامعه به دارنده ابزار تولید و تصاحب کننده آن مازاد تبدیل شد و نسبت به سایر بخشهای جامعه موقعیت برتر یافت. بدین ترتیب مالکیت خصوصی ظاهر شد و جامعه بشری به جامعه طبقاتی تبدیل شد.

ظهور مالکیت خصوصی و انقیاد زن، همزمان شد. با پیدایش مالکیت خصوصی و بر بستر تقسیم کار خودبخودی که در ارتباط با تولید مثل بین زن و مرد موجود بود، زن تحت انقیاد مرد در آمد و بمثابة ابزار تولید مثل، مانند سایر ابزار تولیدی به مایملک تبدیل شد.

طبقات، گروه های مشخصی از انسانها هستند که عمدتاً توسط رابطه ای که با مالکیت بر ابزار تولید دارند از هم متمایز می شوند. برخی صاحب زمین کشاورزی، کارخانه، مواد خام و غیره هستند؛ و دیگران از مالکیت بر این ابزار تولید محروم هستند. بعلاوه، نقشی که هر گروه در فرایند تولید اجتماعی بازی می کند، یا عبارت دیگر جایگاه آنان در تقسیم کار جامعه، و بالاخره سهمی که از ثروتهای تولید شده بدست می آورند نیز از معیارهای تمایز طبقات از یکدیگر است. این مناسبات در مجموع خود، مناسبات تولیدی را تشکیل میدهد. مناسبات تولیدی در جامعه طبقاتی، مناسبات میان طبقات است. این مناسبات تولیدی، زیربنای اقتصادی جامعه را تشکیل میدهد. مارکس نشان داد که روبنای جامعه، یعنی نهادهای سیاسی و ایدئولوژیک و فرهنگی، بر اساس این زیربنا ساخته می شود، مناسبات طبقاتی را بازتاب می دهد و از آن حفاظت می کند. روبنای سیاسی و فرهنگی (و در مرکز آن، دولت (تحت کنترل طبقه ای قرار دارد که به لحاظ اقتصادی در جامعه مسلط است. مارکس و انگلس روشن کردند که بوجود آمدن تمایزات طبقاتی، سرچشمه بوجود آمدن کلیه اشکال ستم و استثمار در جامعه بشری است.

مارکس گفت که در هر دورانی به نسبت رشد نیروهای مولده، مناسبات تولیدی موجود کهنه و ارتجاعی می شود و راه تکامل نیروهای مولده را سد می کند. بنابراین مناسبات کهنه باید عوض شده و جای خود را به مناسبات نوینی بدهد. او نشان داد که این تغییر تنها پس از سرنگونی قهر آمیز روبنای سیاسی کهنه و جایگزین کردن آن با قدرت سیاسی و فرهنگ طبقه نوین حاصل می شود. یعنی طبقه ای که نماینده نیروهای مولده بالنده است با انجام انقلاب به طبقه حاکمه تبدیل می شود؛ و با اتکاء به قدرت خود مناسبات تولیدی نوینی را حاکم می کند. این همان دیکتاتوری طبقاتی است. مارکس و انگلس این حقیقت را جلو نهادند که جامعه طبقاتی در مقطع معینی از تاریخ تکامل جامعه بشری بوجود آمده و در مقطعی نیز از بین خواهد رفت. آنها با تجزیه و تحلیل علمی از سرمایه داری اعلام کردند که این نظام آخرین شکل از جامعه بشری است که در آن تمایزات طبقاتی و تخصصات اجتماعی وجود دارد؛ و پرولتاریا با سرنگونی سرمایه داری و تغییر ریشه ای جامعه کلیه شکل های استثمار و ستم و کلیه تمایزات طبقاتی را محو خواهد کرد.

مارکس در اثر تاریخی خود "کاپیتال" راز استثمار و انباشت سرمایه را آشکار کرد. سرمایه داری نه تنها جامعه ای متکی بر تولید کالائی گسترده است، بلکه مشخصه آن عبارت از اینست که نیروی کار (توانائی کار کردن انسان (به کالا

تبدیل شده است. ظاهر امر چنین است که کارگر و سرمایه دار با یکدیگر وارد مبادله ای برابر می شوند؛ اما مارکس با تحلیلی موشکافانه نشان داد که هر چند سرمایه دار نیروی کار کارگر را می خرد، اما کارگر در روند تولید، ارزشی به مراتب بیشتر از ارزش نیروی کار خود می آفریند. این ارزش اضافی توسط سرمایه دار تصاحب می شود و منبع سود وی را تشکیل می دهد. اینست جوهر استثمار کارگر توسط سرمایه دار. سرمایه دار این ارزش اضافه را برای شروع دور جدیدی از استثمار کارگر و انباشت سرمایه بیشتر مورد استفاده قرار می دهد. بطور خلاصه، تولید ارزش اضافه، نیروی محرکه حیاتی انباشت سرمایه داری است.

مارکس و انگلس خاطر نشان کردند که سرمایه داری برای نخستین بار نیروهای مولده را اجتماعی کرده است؛ و با رشد بی نظیر نیروهای مولده نه فقط برای اولین بار در تاریخ بشر امکان تامین نیازهای مادی همه اعضای جامعه بطور مکفی و فزاینده، بلکه امکان رشد و تکامل آزاد و پرورش استعدادهای جسمی و فکری آنان نیز فراهم آمده است. اما فقط امکانش ایجاد شده است؛ زیرا مالکیت بر ابزار تولید و تصاحب ثروتهای تولید شده، کماکان خصوصی باقی مانده و مانع تحقق این امکان است. تضاد میان تولید اجتماعی و تملک خصوصی سرمایه دارانه، همان تضاد خصمانه ای است که سرچشمه جوشان انقلاب اجتماعی برای نابودی سرمایه داری و جایگزینی آن توسط کمونیسم است.

رسالت این انقلاب اجتماعی بر دوش طبقه کارگر است. سرمایه داری با آفریدن طبقه کارگر (یا پرولتاریا) در واقع گورکنان خود را آفریده است. طبقه کارگر اولین طبقه در تاریخ جامعه طبقاتی است که تولید را بر پایه محو هرگونه استثمار (بهره کشی) فرد از فرد سازمان خواهد داد. به همین خاطر طبقه کارگر آخرین طبقه تاریخ بشر نیز هست. زیرا با از بین رفتن جامعه طبقاتی، طبقه کارگر هم از بین می رود. تفاوت تاریخی پرولتاریا با طبقات دیگر در تاریخ بشر در همین جاست. طبقه کارگر مبشر رهایی کل نوع بشر است و خود رها نمی شود مگر آنکه کل نوع بشر را رها کند.

مارکس تاکید کرد اگرچه کارگران باید بی وقفه مبارزه کنند و نگذارند که نظام سرمایه داری آنها را زیر چرخهای خود خرد کند، اما مبارزه آنها نباید به مطالبه بهبود شرایط کار و دستمزد تحت همین نظام محدود شود. کارگران باید منافع عالیتر طبقه خویش و تمامی ستمدیدگان را تشخیص دهند و برای سرنگونی نظام سرمایه داری و ایجاد جامعه کمونیستی نبرد کنند. مارکس تاکید کرد که طبقه کارگر بجای خواست يك روز مزد عادلانه باید شعار امحاء هرگونه کار مزدی را بر پرچم خود بنویسد. مارکس و انگلس مشخصا گرایش بورژوائی در جنبش طبقه کارگر که هدف مبارزه را به افزایش دستمزد و مطالبات رفاهی محدود کرده، طبقه کارگر را به راه های مسالمت آمیز دعوت می نمودند، افشاء کردند. آنها در "مانیفست حزب کمونیست" استراتژی انقلابی طبقه کارگر را چنین تدوین کردند: کسب قدرت سیاسی به طریق قهرآمیز و برقراری دولت خویش که همانا دیکتاتوری پرولتاریا است.

این راه انقلاب کمونیستی است؛ انقلابی که به گفته مارکس در مقاله "مبارزه طبقاتی در فرانسه": "قطعی ترین شکل گسستن رشته های پیوند با مناسبات مالکیتی است که میراث گذشته است؛ شگفت آور نیست که این انقلاب در جریان تکامل خود با ایده هایی که میراث گذشته است به قطعی ترین شکل قطع رابطه کند... سوسیالیسم اعلام ادامه دار بودن انقلاب است؛ اعلام اینست که دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا نقطه گذار ضروری بسوی محو تمایزات طبقاتی بطور کلی است؛ بسوی محو کلیه مناسبات تولیدی است که شالوده تمایزات موجود هستند؛ بسوی محو کلیه مناسبات اجتماعی است که منطبق بر این مناسبات تولیدی هستند؛ و در جهت دگرگون کردن کلیه ایده هایی است که از این مناسبات اجتماعی بر می خیزند."

مارکس و انگلس تاکید کردند که اگرچه دنیا توسط بورژوازی به ملل گوناگون تقسیم شده، اما پرولتاریا برخلاف دیگر طبقات باید دیدگاهی انترناسیونالیستی داشته باشد. زیرا سرمایه داری يك نظام جهانی است و پرولتاریا نیز يك طبقه واحد بین المللی است و منافعتش در ایجاد يك جهان کمونیستی است. بر پایه چنین دیدگاهی، مارکس و انگلس جریان ایجاد سازمان بین المللی کارگران کشورهای مختلف، یعنی "انترناسیونال اول" را رهبری کردند. مارکس و انگلس توجه قابل ملاحظه ای به موضوع مبارزه مسلحانه و قانون قهر انقلابی در گذار جامعه از يك مرحله تاریخی به مرحله بعد نمودند. مشخصا انگلس با تجزیه و تحلیل تسلیحات مدرن و تاکتیکها و استراتژی در جنگ مدرن، درسهایی را برای خیزش مسلحانه طبقه کارگر علیه حاکمیت سرمایه، جمعبندی کرد.

تجربه انقلابی پرولتاریا در "کمون پاریس" نظرات مارکس و انگلس را غنا بخشید و عمیقتر کرد. در 18 مارس سال 1871 پرولتاریا و توده های انقلابی پاریس مسلحانه علیه سلطه ارتجاعی بورژوازی بپاخواستند. کمون پاریس اعلام حیات کرد. این اقدام که اولین آزمایش پرولتاریا برای سرنگون کردن بورژوازی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا بود، از ارزش تاریخی - جهانی برخوردار است. کارگران مسلح، شکستی را به قوای بورژوازی تحمیل کردند و قدرت اقتصادی و معنوی کلیسا را مورد حمله قرار دادند. آنها دستگاه پارلمانی بورژوازی را ملغی اعلام کردند و بجای آن ارگان قدرت توده ای را نهادند که هم قانونگذار بود و هم مجری قانون.

کمون برای کارگران و مقامات دولتی دستمزدی برابر مقرر کرد. کمون کوشید تسلیح عمومی را جایگزین ارتش دائمی کند. اما عمر کمون کوتاه بود و بعد از دو ماه و نیم توسط ارتش بورژوازی به خون کشیده شد. مارکس و انگلس در

جمع‌بندی از کمون چنین نتیجه‌گیری کردند که "پرولتاریا نمی‌تواند ماشین حاضر و آماده دولتی را دست نخورده نگهدارد؛ بلکه باید آن را در هم شکنند و دستگاه و دیکتاتوری انقلابی خود را بوجود بیاورد". مارکس و انگلس خاطر نشان ساختند که کمون از پیروزی خود حداکثر استفاده را نکند؛ در سرکوب ضدانقلاب کوتاهی کرد؛ و موسسات بزرگ مالی از قبیل بانک فرانسه را تصاحب ننمود. علاوه بر آن، کمون با توده‌های دهقانی عقد اتحاد نیست و بنابراین از پشتیبانی آنها برخوردار نشد. با وجود اینکه کمون پاریس فقط 27 روز دوام یافت ولی دستاوردهای درخشان آن در استقرار و دفاع از دیکتاتوری پرولتاریا جاودانه باقی ماند.

لنینیسم و انقلاب اکتبر

دومین تلاش پرولتاریا برای کسب قدرت سیاسی بسال 1917 در روسیه بوقوع پیوست. انقلاب اکتبر، دولت فئودال امپریالیستی روسیه را برانداخت. استقرار دیکتاتوری پرولتاریا آغازگر مرحله‌ای نوین در تاریخ جنبش طبقه کارگر بین‌المللی بود. پرولتاریا تحت رهبری حزب پیشاهنگ کمونیست خود یعنی حزب بلشویک، توده‌ها را مسلح کرده و از طریق یک قیام مسلحانه توده‌ای، ارتش دانی دولت روسیه را تار و مار کرد و پس از آن به مدت 3 سال یک جنگ داخلی عظیم را علیه باقیمانده ارتش ارتجاع و ارتشهای مهاجم 14 کشور امپریالیستی به پیش برد. در جریان قیام و جنگ داخلی، ارتش سرخ پرولتاریا شکل گرفت و رشد کرد. انقلاب اکتبر، خطوط اولیه راه کسب قدرت توسط پرولتاریا در کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی را بدست داد.

ولادیمیر ایلیچ لنین در جریان رهبری جنبش انقلابی پرولتری در روسیه و مبارزه علیه رویونیسم درون جنبش روسیه و جنبش بین‌المللی کمونیستی، مارکسیسم را به مرحله نوین تکامل داد.

در میان خدمات عدیده لنین، باید از تحلیل وی در مورد تکامل سرمایه‌داری به بالاترین و آخرین مرحله خود یعنی امپریالیسم نام برد. لنین نشان داد که سرمایه‌داری در مرحله امپریالیستی، در عین آنکه خصوصیات اساسی خود را حفظ کرده، اما نسبت به دوران اولیه خود خصائل ویژه‌ای یافته است. فرایند استثمار و انباشت سرمایه‌داری بیش از پیش بین‌المللی شده است و امپریالیسم به جای واحدهای کوچک سرمایه، با رشد و سلطه سرمایه انحصاری مشخص می‌شود. لنین خاطر نشان کرد که یکی دیگر از مشخصات امپریالیسم، بوجود آمدن سرمایه‌داری از ادغام سرمایه صنعتی و سرمایه بانکی است. بدین ترتیب واحدهای متمرکز عظیمی از سرمایه شکل گرفته‌اند که نه فقط کلیه بخشهای اقتصادی یک کشور معین را کنترل می‌کنند بلکه قادرند اقتصاد تمامی کشورها و مناطق جهان را تحت نفوذ خود در آورند. لنین تاکید کرد که یک وجه مشخصه مهم امپریالیسم، صدور سرمایه است. با ظهور امپریالیسم، صدور کالا دیگر اساسی‌ترین فعالیت اقتصادی بین‌المللی سرمایه‌نوده، بلکه صدور سرمایه به شکل سرمایه‌گذاری مستقیم یا بصورت وام و اشکال دیگر، جای آن را گرفته است. امپریالیسم بر رشد سرمایه‌داری در مستعمرات و نیمه مستعمرات افزوده و نظامات تولیدی ماقبل سرمایه‌داری را بصورت تابع در خود ادغام کرده است. اگرچه با تکامل سرمایه‌داری به امپریالیسم، سرمایه‌داری از پیش بین‌المللی شده و بخشهای گوناگون جهان در یک روند انباشت سرمایه‌داری جهانی ادغام شده‌اند، اما سرمایه‌داری امپریالیستی، هویت ملی خود را حفظ کرده است. در عصر امپریالیسم، رقابت که یک خصیصه ذاتی سرمایه‌داری است از میان نرفته بلکه تشدید یافته و به شکل فشرده در کشاکش دولتهای امپریالیستی جلوه‌گر می‌شود. این رقابت در طول حیات امپریالیسم، دو بار شکل جنگ جهانی و مکرر شکل جنگ‌های منطقه‌ای به خود گرفته است.

بدون تحلیل از امپریالیسم تبیین استراتژی و تاکتیکهای صحیح برای انقلاب پرولتری ناممکن بود. لنین بر پایه این تحلیل، جهت‌گیریهای استراتژیک مهمی را برای انقلاب در کشورهای مختلف فرموله کرد. او تاکید کرد که جهان میان معدودی کشور امپریالیستی و شمار زیادی کشور تحت سلطه تقسیم شده و این یک مشخصه اساسی امپریالیسم است. وی خاطر نشان کرد که انقلاب سوسیالیستی در کشورهای امپریالیستی بدون حمایت از مبارزات رهاییبخش در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم امکان‌ناپذیر است. چنین حمایتی، یک وظیفه انترناسیونالیستی پرولتری است. لنین نشان داد که تحت امپریالیسم، پایه‌های انقلاب پرولتری جهانی گسترده‌تر شده و عصر امپریالیسم، عصر انقلابات پرولتری است. حتی در کشورهای عقب‌مانده‌ای که تحت سلطه امپریالیسم قرار دارند و مناسبات ماقبل سرمایه‌داری بطور گسترده در آنها وجود دارد، مبارزه انقلابی تحت رهبری پرولتاریا نه تنها می‌تواند به استقلال از امپریالیسم و ریشه‌کن کردن مناسبات ماقبل سرمایه‌داری نائل آید، بلکه می‌تواند به سوسیالیسم گذر کند. این انقلابات همراه با انقلابات سوسیالیستی در کشورهای سرمایه‌داری، دو مولفه انقلاب جهانی پرولتری را تشکیل می‌دهند.

بعلاوه لنین بر تغییر مهمی که ظهور امپریالیسم در ساختار طبقه کارگر در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته بوجود آورده بود انگشت گذاشت. او این نکته را آشکار ساخت که بورژوازی توانسته یک بخش کوچک از طبقه کارگر در کشورهای امپریالیستی را با استفاده از فوق‌سودهای حاصله از استثمار و غارت بین‌المللی بخرد و آن را به اشرافیت کارگری تبدیل کند. این کار به انشعاب در طبقه کارگر انجامیده است. این فشر ممتاز در بهترین حالت، مدافع سیاستهای رفز میستی و سوسیال دمکراتیک است. در مقابل، بخشهای تحتانی طبقه کارگر در کشورهای امپریالیستی، پایه اجتماعی انقلاب پرولتری و انترناسیونالیسم پرولتری را تشکیل می‌دهند.

قشر اشرافیت کارگری، پایه مادی بروز رویزیونیسم در میان اکثریت احزاب سوسیال دمکرات متشکل در "انترناسیونال دوم" بود. وقتی که جنگ جهانی اول در سال 1914 آغاز شد، این احزاب به سود بورژوازی امپریالیستی کشور خود موضع گیری کردند و شعار "دفاع از سرزمین پدری" را جلو گذاشتند. آنها بجای تبلیغ اتحاد و رفاقت انترناسیونالیستی میان کارگران و توده های ستمدیده کشورهای درگیر جنگ، در صفوف طبقه کارگر جهانی تخم نفاق و دشمنی پاشیدند. همزمان این احزاب به انکار ماهیت واقعی دولت بمثابه ابزار سرکوب يك طبقه توسط طبقه دیگر پرداخته، سرنگونی قهرآمیز دولت بورژوائی و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا را نفی کردند. در دوره جنگ جهانی اول، شرایط انقلابی در بسیاری کشورهای سرمایه داری ظاهر شده بود، لیکن غلبه رویزیونیسم بر احزاب انترناسیونال دوم موجب عقیم ماندن انقلاب در این کشورها شد. برخلاف این احزاب، حزب بلشویک روسیه سیاست شکست طلبی انقلابی را در پیش گرفت و شعار تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی را جلو گذاشت؛ و انقلاب روسیه را به پیروزی رساند. لنین گفت:

"بدون مبارزه با اپورتونیسم، مبارزه علیه امپریالیسم ناممکن است." لنین مبارزه حادی را برای اقیانوس و طرد رویزیونیست های انترناسیونال دوم که در راس آنها کارل کائوتسکی قرار داشت به پیش برد. این مبارزه نقش تعیین کننده ای در تشکیل "انترناسیونال کمونیستی سوم" بازی کرد.

در دوره حاد مبارزه طبقاتی، لنین درک مارکسیستی از ابزار تعیین کننده انقلاب پرولتری یعنی حزب پیشاهنگ را تکامل داد. حزب لنینی بر پایه درک صحیح از رابطه آگاهی بطور عموم و آگاهی کمونیستی بطور مشخص با حرکت خودبخودی، و رابطه بین رهبری پیشاهنگ و توده ها استوار شد. تبیین این درک صحیح، بدون مبارزه علیه يك جریان بورژوا لیبرالی درون جنبش کارگری روسیه که لنین بر آن نام "اکونومیسم" نهاد، ناممکن بود. اکونومیسم با حرکت سیاسی نقشه مند طبقه کارگر برای کسب قدرت سیاسی مخالفت می کرد و می کوشید جنبش طبقه را به سطح مبارزه برای بهبود وضع معیشت کارگران تقلیل دهد. اکونومیستها ضرورت تئوری انقلابی و اهمیت مبارزه تئوریک را نفی کرده، با ضرورت يك حزب پیشاهنگ برای انجام انقلاب پرولتری و خصلت انقلابی و نقش رهبری کننده آن مخالفت می کردند. لنین خاطر نشان ساخت: "بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی نمی تواند وجود داشته باشد." او نشان داد که آگاهی برخاسته از مبارزات خودبخودی کارگران، قسمی بوده و بنابراین يك آگاهی همه جانبه و کمونیستی نیست. او تاکید کرد که طبقه کارگر نمی تواند و نباید توجه خود را صرفا یا عمدتا به مبارزات اقتصادی معطوف دارد؛ بلکه باید به مبارزه همه جانبه علیه نظام سرمایه داری برخیزد و علیه ستمهایی که بر کارگران و تمامی قشرها و طبقات مردم روا می شود بجنگد. باید به تمامی عرصه های جامعه پردازد و یاد بگیرد که در هر مساله اجتماعی مهم و هر واقعه جهانی، منافع طبقاتی خویش را تشخیص دهد. فقط بدین طریق است که کارگران می توانند ماهیت نظام حاکم و طبقات استثمارگر را بشناسند؛ و توان رهبری و متحد کردن توده های ستمدیده را تحت پرچم انقلاب پرولتری بدست آورند. لنین تاکید کرد که شکل گیری آگاهی انقلابی طبقه کارگر و پیشبرد نبرد انقلابی توسط این طبقه، در غیاب يك حزب پیشاهنگ کمونیست ناممکن است. این حزب باید نماینده دیدگاه و منافع پرولتاریا باشد؛ دیدگاه کمونیستی را به درون مبارزه توده ها ببرد تا مبارزه خودبخودی آنها را به يك جنبش آگاهانه انقلابی ارتقاء دهد. لنین اصول تشکیلاتی چنین حزبی را نیز روشن کرد. حزب پیشاهنگ نه فقط از صفوف پرولتاریا بلکه از میان انقلابیون قشرها و طبقات دیگر نیز عضوگیری می کند؛ اما همگی اینها باید بر پایه دیدگاه کمونیستی و استراتژی و برنامه سیاسی مشترک متحد شوند؛ همگی باید زندگی خود را وقف آرمان رهائی پرولتاریا کنند. حزب باید تشکیلاتی منضبط و محکم باشد و يك استخوانبندی مخفی داشته باشد که بتواند در مقابل سرکوب دشمنان طبقاتی تاب آورده، ادامه کاری خود را در مبارزه انقلابی حفظ کند. پرولتاریا فقط زمانی که ستاد فرماندهی خود را داشته باشد می تواند پیچ و خم های مبارزه طبقاتی را طی کند، توده ها را وسیعا در مبارزه انقلابی برای نابودی دولت درگیر سازد و قدرت سیاسی را به کف آورد. بدون وجود چنین حزبی بمثابه ستاد رهبری کننده طبقه کارگر روسیه، انقلاب اکبر به ثمر نمی رسید.

انقلاب اکتبر 1917 دنیا را تکان داد. کارگران و دهقانان در اتحاد نوین شوروی، صحنه سیاست را پر کردند. زنان در مقیاس عظیم به میدان آمدند و به حقوق سیاسی و اجتماعی و اقتصادی بیسابقه ای دست یافتند؛ آنها وسیعا درگیر سیاست و تولید شدند. ملل ستمدیده ای که قرنهای در روسیه تزاری که به زندان ملل مشهور بود به بند کشیده شده بودند، از حق تعیین سرنوشت برخوردار شدند. يك دولت چند ملیتی بر مبنای برابری ملت ها، اقلیت های ملی و زبان ها بر پا شد. مایملک طبقات استثمارگر مصادره شد و دولت، مالکیت عمومی را بنیان نهاد. نخستین برنامه اقتصاد سوسیالیستی طراحی و به اجراء گذاشته شد. چرخ تولید بر مبنای برنامه ای آگاهانه برای رفع نیازهای مردم به حرکت درآمد. لنین بلافاصله وظیفه تشکیل انترناسیونال کمونیستی سوم (کمینترن) را در دست گرفت و ستاد مرکزی انقلاب جهانی پرولتری را با شرکت نمایندگان احزاب کمونیست انقلابی کشورهای مختلف بوجود آورد. دولت شوروی بر پایه دیدگاه و سیاست انترناسیونالیستی با جنبش های انقلابی و رهائیبخش سراسر جهان ارتباط برقرار کرد و به آنها یاری رساند. لنین طی دوران کوتاه بین کسب قدرت در سال 1917 تا زمان مرگش در سال 1924 توانست در زمینه اقتصاد سیاسی سوسیالیسم و ساختمان سوسیالیستی نیز خدمات تئوریک و عملی مهمی انجام دهد. او جهتگیری اساسی پرولتاریا در زمینه دگرگون ساختن مالکیت از سرمایه داری به سوسیالیستی در شهر و روستا را ترسیم کرد. یکی از خدمات تئوریک

راهگشای لنین در تشخیص عوامل رشد سرمایه داری در بطن جامعه سوسیالیستی بود. لنین بدرستی نقش و عملکرد تولید خرد، قانون ارزش و نیروی عادت را در بازتولید قوای سرمایه داری در جامعه نوین مورد توجه قرار داد. این خدمات لنین پایه مهمی برای تکاملات آتی اقتصاد سیاسی سوسیالیسم و شناخت بیشتر از قانونمندی جامعه سوسیالیستی فراهم آورد.

به دنبال مرگ لنین، مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی مهمی توسط استالین علیه تروتسکیست ها و دیگر کسانی که ادعا می کردند سطح نازل نیروهای مولده در اتحاد شوروی، وجود جمعیت گسترده دهقانی و انفراد بین المللی این کشور ساختمان سوسیالیسم را ناممکن می کند، به پیش برده شد. در عمل ده ها میلیون کارگر و دهقان فقیر به ریشه کن کردن نظام سرمایه داری کهن پرداخته، گام های عظیمی در کلکتیویزه کردن کشاورزی و آفریدن نظام اقتصادی نوینی که عاری از استثمار باشد برداشتند. این پیروزیها نفوذ مارکسیسم - لنینیسم را وسیعاً گسترش داد و بر اعتبار شوروی در سطح جهان افزود. با وجود این، تحولات عظیم سوسیالیستی اواخر دهه 20 و دهه 30 میلادی با ضعف های جدی رقم می خورد. بسیاری از این ضعفها مربوط به فقدان تجربه تاریخی قبلی و همچنین محاصره و تهدیدهای جدی امپریالیستها علیه شوروی بود؛ اما ارتکاب برخی اشتباهات سیاسی مهم از سوی حزب کمونیست شوروی به رهبری استالین، بر این ضعف ها افزود. جمع بندی و درس آموزی از این اشتباهات به دوش کمونیست های چین تحت رهبری مائوتسه دون افتاد.

مائونیسم و انقلاب چین

شلیک توپهای انقلاب اکتبر در روسیه مارکسیسم - لنینیسم را برای چین به ارمغان آورد. انقلاب پرولتری در چین، در سال 1949، یعنی سه دهه بعد از انقلاب اکتبر روسیه به پیروزی رسید. انترناسیونال کمونیستی تحت رهبری لنین و استالین خطوط اولیه استراتژی انقلاب پرولتری در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره را روشن کرده بود. اما پیشبرد انقلاب در یک کشور نیمه فئودالی و تحت سلطه امپریالیسم، پیچیدگی ها و تضادهای خود را داشت. مائوتسه دون رهبر حزب کمونیست چین از طریق بکار بست خلاقانه مارکسیسم - لنینیسم در شرایط مشخص کشور موفق شد تئوری و استراتژی انقلاب پرولتری در چین را تدوین کند. مائو خاطر نشان کرد که علیرغم وجود مناسبات نیمه فئودالی، از آنجا که انقلاب بورژوا - دمکراتیک نوع کهن به شکست امپریالیسم و فئودالیسم و رهایی خلق چین نمی انجامد، نه نیازی به آن است و نه امکانپذیر است. رهایی توده های خلق در گروه یک انقلاب دمکراتیک نوین تحت رهبری پرولتاریا است. این انقلاب، سلطه امپریالیسم را بر می چیند، نظام اجتماعی را دگرگون می کند، مناسبات اقتصادی و اجتماعی نیمه فئودالی را از میان بر می دارد و بدین طریق راه سوسیالیسم را می گشاید. مائو نشان داد که انقلاب پرولتری در این نوع کشورها، پروسه ای واحد است که دو مرحله دارد. مرحله نخست) مرحله انقلاب دمکراتیک نوین (با مبارزه برای سرنگونی سلطه امپریالیسم و فئودالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک مشخص می شود. انقلاب با تحقق این مرحله بلافاصله به مرحله سوسیالیستی گذر می کند. برای پیشبرد انقلاب دمکراتیک نوین، تشکیل یک جبهه واحد گسترده از تمامی طبقات و قشرهایی که می توانند علیه امپریالیسم و فئودالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک متحد شوند، امری ضروری است. ستون فقرات این جبهه را اتحاد کارگران و دهقانان) عمدتاً دهقانان فقیر و بی زمین (تشکیل می دهند. جبهه متحد خلق و کل مبارزات انقلابی باید توسط پرولتاریا و حزمش رهبری شود. مائوتسه دون در جریان رهبری جنگ انقلابی در چین، آموزه ها و استراتژی نظامی انقلاب پرولتری را بطور همه جانبه و کیفی تکامل داد. او یکی از حقایق روزمره جامعه طبقاتی را در جمله ای قدرتمند و فراموش ناشدنی چنین جمع بندی کرد: "قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید

وی بر اساس پراتیک پیروزمند انقلاب چین، خطوط عمومی استراتژی انقلاب در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم را ترسیم کرد. این استراتژی، جنگ درازمدت خلق نام گرفت. بر مبنای این استراتژی، پرولتاریا در این کشورها می تواند جنگ انقلابی را با اتکاء به توده ها و با هدف کسب سراسری قدرت سیاسی، از نقاطی که دشمن نسبتاً ضعیف است آغاز کند و آن را گسترش بخشد. مائو خاطر نشان کرد که زمینه عینی اتخاذ استراتژی جنگ درازمدت خلق، اوضاع انقلابی است که عموماً در این نوع کشورها وجود دارد. این اوضاع نتیجه سلطه امپریالیسم و فقر و سرکوب شدیدی است که مرتباً بخش های وسیعی از اهالی را در حالت شورش نگاه می دارد. بعلاوه، طبقات حاکمه کشور معمولاً دچار تفرقه و درگیری های جدی درونی بوده و فاقد یک پایگاه اجتماعی قوی هستند. وجود مناسبات ماقبل سرمایه داری و نیروهای مولده عقب مانده، اعوجاج و ناموزونی اقتصادی و معضلات دولت در اعمال کنترل بر مناطق روستائی دور افتاده، شرایط مساعدی را برای آغاز و تداوم و گسترش جنگ انقلابی ایجاد می کند. ارتش خلق تحت رهبری حزب کمونیست می تواند با اتخاذ استراتژی و تاکتیک های صحیح از یک نیروی کوچک و ضعیف به نیروی قوی و گسترده تبدیل شود؛ از جنگ چریکی محدود در مناطق روستائی آغاز کند و بتدریج عملیاتش را بسط دهد؛ و مناطق پایگاهی را بمثابه منبع حمایت اقتصادی و سیاسی و نظامی جنگ برپا دارد؛ در مناطق پایگاهی، اشکال جنینی قدرت سیاسی نوین را برقرار کند و انقلاب ارضی را برای درهم شکستن مناسبات تولیدی کهنه به پیش برد. ارتش خلق طی دورانی طولانی با گسترش مناطق، شهرها را از طریق روستاها محاصره می کند و شرایط را برای برپائی قیام در شهرها و درهم شکستن کامل دولت ارتجاعی و کسب قدرت سیاسی مهیا می سازد. اصول پایه ای جنگ خلق، برای انقلابیون کمونیست

در همه کشورهای جهان اعتبار جهانشمول دارد. رئوس این اصول بدین قرارند: در جنگ، انسان تعیین کننده است نه اسلحه. جنگ انقلابی، جنگ توده هاست. دشمن به شیوه خود می جنگد و ما به شیوه خود می جنگیم. حزب کمونیست باید بر تفنگ حکم براند و هرگز نباید اجازه داد که تفنگ بر حزب مسلط شود. این اصول پایه ای در همه کشورها دارای اهمیت حیاتی است. این تئوری ها حاصل ده ها سال رهبری جنگ انقلابی توسط مائوتسه دون و جمعبدی دیالکتیکی وی از هزاران نبرد است.

مائو در جریان سازماندهی انقلاب پرولتری، بطور علمی تجارب جنبش بین المللی کمونیستی را جمعبدی کرد و درک لنینیستی از زندگی و مبارزه درونی حزب کمونیست را به سطح کیفی بالاتری ارتقاء داد. مائو نقش اساسی مشی انقلابی توده ای در نگرش و عملکرد حزب پیشاهنگ طبقه کارگر را مورد تاکید قرار داد و فعالیت های حزب را بر این اساس رهبری کرد. یکی از مهمترین تکاملات مائو در زمینه "مبارزه دو خط" در حزب کمونیست و ضرورت پیشبرد آگاهانه آن است. مائو با گزینشی که حزب کمونیست را "یکدست" میدید، مرزبندی کرد و تاکید نمود که تضاد و مبارزه میان ایده های صحیح و ناصحیح مداوم در حزب جریان دارد و باید چنین باشد. این مبارزه در مقطعی، به سطح مبارزه میان خط مارکسیستی و خط رویونیستی جهش می کند. این تضاد و مبارزه در حزب انعکاسی از تضاد میان طبقات؛ و تضاد میان نو و کهنه در جامعه است. هرگاه بینش های طبقاتی غیر پرولتری در حزب دست بالا را بیابند، خصلت پرولتری حزب عوض میشود. مائو تاکید کرد که از درون مبارزه دو خط میان صحیح و غلط است که حزب باید تکامل یابد و مرتبا انقلابی تر شود؛ و یقینا بدون مبارزه علیه ایده های نادرست، حزب پرولتاریا تغییر ماهیت داده، به یک حزب بورژوائی تبدیل می شود.

پیروزی انقلاب چین در اکتبر 1949 نقش مهمی در ضربه زدن به نظام امپریالیستی و گشودن افق های نوین به روی خلق های جهان بازی کرد. یک جمعیت چند صد میلیونی تحت رهبری کمونیست ها بپاخواست و با سرنگون کردن نظام نیمه مستعمره - نیمه فئودال، بساط استثمار را برچید و مصائب جامعه کهن نظیر بیکاری و گرسنگی و فحشاء و اعتیاد که قرن ها بر شان توده ها سنگینی می کرد را طی چند سال ریشه کن کرد. بردگان مزدی و رعایا به سروران جامعه تبدیل شدند. انقلاب ارضی، میلیون ها دهقان را از یوغ فئودالیسم رها ساخت. مناسبات دیرینه پدسالارانه و مردسالارانه زیر ضرب رفت و قوانین نوین مبنی بر برابری زن و مرد در عرصه های مختلف به تصویب رسید. فرهنگ نوین و ضد خرافی شکوفا شد. جنبش های تعاونی و کلکتیو در روستاها براه افتاد. توده ها با نیروی لایزال خود کوه ها را صاف و رودخانه ها را مهار کردند تا راه ساختمان سوسیالیسم را هموار کنند.

ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا

به قدرت رسیدن رویونیست ها به رهبری خروشچف در شوروی و احیای سرمایه داری در آن کشور، اولین شکست بزرگ پرولتاریا بود. سرطان رویونیسم از سالها قبل در حزب کمونیست شوروی ریشه دوانده بود. اما مرگ استالین و سپس قبضه شدن قدرت سیاسی توسط رویونیست ها به سال 1956 تیر خلاص را بر این حزب زد. رویونیست های خروشچفی در صحنه داخلی، دیکتاتوری پرولتاریا را سرنگون کرده و دیکتاتوری بورژوازی را برقرار کردند، سود را در فرماندهی اقتصاد قرار دادند و بسرعت سرمایه داری را در شوروی احیاء کردند. آنها در صحنه بین المللی، تحت عنوان "حفظ صلح جهانی" و "به بهانه اینکه" امپریالیستها به بمب اتمی دست یافته اند و دیگر نمی توان علیه آنها دست به انقلاب مسلحانه زد " پرولتاریا و خلق های جهان را به "مبارزه مسالمت آمیز" با امپریالیسم و ارتجاع فراخواندند. رویونیست های خروشچفی با سه تئوری "مسالمت آمیز" "همزیستی مسالمت آمیز، رقابت مسالمت آمیز، گذار مسالمت آمیز (و دو تئوری "تمام خلقی") "حزب تمام خلقی و دولت تمام خلقی (سازش طبقاتی را موعظه کردند. تغییر ماهیت شوروی، واقعه ای تکان دهنده برای جنبش بین المللی کمونیستی محسوب می شد. مائوتسه دون در پیشاپیش کمونیست های انقلابی جهان به افشای ماهیت حکام نوین شوروی و واقعیت احیای سرمایه داری در آن کشور پرداخت. این یکی از مبارزات سترگ و پیچیده در سطح جنبش کمونیستی بود. اما بزرگترین خدمت مائو به جنبش طبقه کارگر جهانی، تحلیل از مسائل نوظهوری که در مقابل جامعه سوسیالیستی سربلند میکنند و ارائه راه حل تنوریک و عملی در مورد جلوگیری از احیای سرمایه داری در جامعه سوسیالیستی بود.

در دهه 50 میلادی مائوتسه دون، علاوه بر به قدرت رسیدن رویونیست ها در شوروی، با سربلند کردن نیروهای مشابهی در خود حزب کمونیست چین روبرو شد. درون حزب کمونیست چین مبارزه ای حاد بر سر جهت گیری جامعه و چگونگی تکامل اقتصادی و سیاسی و فرهنگی آن در گرفت. کمونیست های انقلابی چین در کنار خود بورژواهایی را یافتند که خواهان ترمز زدن بر روند تحولات سوسیالیستی بودند. اینان مخالف ادامه دگرگونی انقلابی در مناسبات تولیدی و تقویت و توسعه اشکال مالکیت سوسیالیستی و جمعی بوده، این کار را "زیاده روی" می دانستند. مائو از اینان به عنوان رهروان سرمایه داری نام برد. رهروان سرمایه داری در عرصه سیاست و فرهنگ و آموزش نیز در جهت تضعیف حاکمیت پرولتاریا حرکت می کردند و دیدگاه ها، ارزشها و مظاهر طبقات استثمارگر را اشاعه می دادند. احیای سرمایه داری در شوروی سوسیالیستی و ظهور یک بورژوازی نوین در چین سوسیالیستی، مائوتسه دون را به بررسی و جمعبدی عمیق از خصلت جامعه سوسیالیستی و تجربه ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی واداشت. مائو

با این سئوالات روبرو شد که چگونه بورژوازی از خاک جامعه سوسیالیستی سر بلند می کند و با اتکاء به چه تضادها و عواملی مرتباً بازتولید می شود؟ چگونه رهبران سابقاً کمونیست در میانه راه می ایستند و به بورژوازی نوین تبدیل می شوند؟ چرا در شوروی مقاومت جدی در برابر رویزونیست های خروشچفی صورت نگرفت؟ چگونه می توان از انحطاط جامعه سوسیالیستی و فاسد شدن حزب و دولت انقلابی جلوگیری کرد؟

مائو در مقابل حملات کینه توزانه و رویزونیستی خروشچف از خدمات استالین دفاع کرد. اما او برای تحلیل از مسائل جامعه سوسیالیستی و پاسخگویی به سئوالات فوق باید از اشکالات مهمی که در دیدگاه و عملکرد استالین موجود بود جمع بندی کرده، با آنها مرزبندی می نمود. استالین از برقراری مالکیت دولتی سوسیالیستی بر صنعت و کشاورزی این نتیجه گیری نادرست را کرده بود که "در اتحاد شوروی طبقات متضاد دیگر وجود ندارد" و جامعه شوروی دیگر "از تضاد طبقاتی رهایی یافته است." استالین بر این اساس، خطر سرنگونی دولت پرولتاریا را فقط از سوی تهاجمات و توطئه های امپریالیستی و یا از جانب عناصر بورژوازی کهن می دید. حال آنکه در جامعه سوسیالیستی خطر احیاء سرمایه داری عمدتاً از سوی نیروهای بورژوازی نوین است که در چارچوب خود جامعه سوسیالیستی رشد کرده و در حزب کمونیست و ساختارهای دولتی لانه می کنند. استالین این ضرورت را نادیده گرفت که تحت سوسیالیسم باید از طریق بسیج توده ها به انقلاب مداوم دست زد؛ او ضرورت پیشبرد تحولات انقلابی مداوم در روبنای ایدئولوژیک و سیاسی جامعه و از همه مهمتر در خود حزب کمونیست و ساختارهای دولتی را از نظر دور می داشت. از طرف دیگر، بر پایه همین تحلیل نادرست از خصلت جامعه سوسیالیستی، وی تضادهائی که به ناگزیر در میان خلق به ظهور می رسید را به حساب نفوذ "بورژوازی سرنگون شده و عوامل خارجی" گذاشته، صف میان خلق و دشمنان را مخدوش می کرد. مائوتسه دون، اشتباهات استالین را ناشی از تجربه محدود پرولتاریا در ساختمان سوسیالیسم و نیز آغشته بودن تفکر وی به ماتریالیسم مکانیکی دانست. این اشتباهات باعث تضعیف پرولتاریا در مبارزه اش علیه بورژوازی نوحاسته در شوروی شد و زمینه مساعدی برای تقویت و گسترش رویزونیسم ایجاد کرد.

مائو بر پایه بررسی خصلت جامعه سوسیالیستی و جمع بندی از تجارب ساختمان سوسیالیسم در شوروی و چین، مسائل استراتژیک زیر را روشن و سیستماتیزه نمود: پس از سرنگونی طبقات حاکمه کهن و کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، پس از تبدیل مالکیت ابزار تولید از مالکیت خصوصی طبقه بورژوا به مالکیت عمومی دولت پرولتری، تبدیل سرمایه های کوچک و مالکیت های فردی به مالکیت اجتماعی دولتی یا مالکیت گروه های کلکتیو، هنوز نابرابری های مهمی در میان قشرهای مردم در جامعه باقی می ماند. این نابرابری ها به شکل تضاد طبقاتی و مبارزه طبقاتی بروز می یابد. مائو خاطر نشان کرد سوسیالیسم یک پدیده متضاد است که هم بقایای سرمایه داری و هم جوانه های کمونیسم را در خود دارد. جامعه سوسیالیستی، جهش بزرگی به پیش است که در آن نیروی کار دیگر خرید و فروش نمی شود و تحت سلطه نیروی طبقاتی بیگانه و متخاصم نیست. اما در این جامعه کماکان نابرابری ها و تمایزات مهمی بین بخشهای مختلف وجود دارد. مهمترین این تضادها میان کاریدی و فکری، شهر و روستا، و زن و مرد است که با ادامه حیات جوانی از مناسبات اقتصادی بورژوائی نظیر تفاوت دستمزدها و مبادله کالائی همراه است. کلیه این نابرابری ها، "حق بورژوائی" خوانده می شوند. همه اینها زمینه مادی رشد بورژوازی نوین در بطن جامعه سوسیالیستی و درون چارچوبه مالکیت سوسیالیستی است. مائو تاکید کرد که سوسیالیسم پایان راه نیست و طبقات و مبارزه طبقاتی در سراسر دوران سوسیالیسم موجود است. در سوسیالیسم با برقراری قدرت سیاسی طبقه کارگر، تناسب قوای طبقاتی و شرایط مبارزه طبقاتی تغییر کرده و پرولتاریا می تواند با اتکاء به قدرت خود زمینه های بروز تخاصم اجتماعی را محدود کند. اما سوسیالیسم به دلیل خصلت متضادش دو راه پیش رو دارد: تکامل و پیشروی با هدف برقراری کمونیسم در جهان؛ یا عقبگرد بسوی سرمایه داری.

مائوتسه دون برای اولین بار در تاریخ جنبش کارگری موفق به تبیین یک تفکر علمی و جامع از اقتصاد سیاسی سوسیالیستی شد. او در عین آموختن از جوانب مثبت ساختمان سوسیالیسم در شوروی از بسیاری درک های نادرست غالب در میان کمونیستهای آن کشور گسست کرد. مائو مشخصاً با این درک شوروی ها که سوسیالیسم را با برقراری مالکیت عمومی و دستیابی به سطح معینی از رشد نیروهای مولده مساوی قرار می دادند مرزبندی نمود. او تاکید کرد که شکل مالکیت دولتی می تواند نقابی بر مناسبات بورژوائی بکشد؛ سوسیالیستی بودن یا نبودن اقتصاد را باید با این محک سنجید که آیا در جهت محدود کردن تمایزات، نابرابری ها، حق بورژوائی، قانون ارزش، ریشه کن کردن تقسیم کار

کهن و نابودی طبقات حرکت می کند یا در جهت حفظ و ازدیاد آنها

مائوتسه دون در تحلیل راهگشای خود از مبارزه طبقاتی در سوسیالیسم روشن کرد که بورژوازی نوین، مرکز سیاسی خود را درون خود حزب کمونیست می سازد. مائو اعلام کرد: "شما دارید انقلاب سوسیالیستی می کنید ولی هنوز نمی دانید که بورژوازی کجاست. بورژوازی درست در حزب کمونیست است. همین صاحب منصبانی که راه سرمایه داری را در پیش گرفته اند." آن بخش از رهبران حزب و دولت که استراتژی و سیاست و هدف انقلاب پرولتری و برقراری کمونیسم را کنار گذاشته، می خواهند کشور را بر پایه تقویت تمایزات و احیاء سرمایه داری اداره کنند، هسته مرکزی بورژوازی نوین را تشکیل می دهند. اینها رویزونیست ها هستند. به قدرت رسیدن رویزونیست ها در یک کشور سوسیالیستی به معنای به قدرت رسیدن بورژوازی نوین است. مائو تاکید کرد که رهبری حزب کمونیست در سراسر

دوره سوسیالیسم ضروری است، اما تحت سوسیالیسم حزب کمونیست خصلتی متضاد پیدا می کند. از آنجا که قدرت سیاسی مهمترین بخش هر جامعه طبقاتی است و در جامعه سوسیالیستی، پرولتاریا از طریق حزب قدرت سیاسی را اعمال می کند، بورژوازی نوین تلاش می کند حزب کمونیست را تحت سیطره خود در آورد. بنابراین حزب کمونیست به عرصه حاد کشمکش بورژوازی نوین با پرولتاریا تبدیل می شود. به همین دلیل در سوسیالیسم، حزب عرصه تعیین کننده مبارزه طبقاتی است. مانو بر نقش تعیین کننده (روبا) آگاهی طبقاتی توده ها، خصلت انقلابی حزب، فرهنگ و آموزش (در حفظ دولت پرولتاریا و تعمیق خصلت سوسیالیستی زیربنای اقتصادی جامعه تاکید گذاشت

مانو درک مارکسیستی از خصلت گذاری و متضاد جامعه سوسیالیستی و مناسبات طبقاتی درون آن را به روشنی تبیین کرد و تاکید نمود که پیشبرد ساختمان سوسیالیسم و جلوگیری از احیای سرمایه داری، تنها بر متن تکامل آگاهانه مبارزه طبقاتی و ادامه انقلاب امکان پذیر است. او این دیدگاه و روش را در چین سوسیالیستی بکار بست و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی را علیه بورژوازی نوحاسته در حزب و دولت پرولتری رهبری نمود. در دهه 60 رویونیست ها موفق شده بودند در حزب کمونیست و دولت، در مدیریت برخی کارخانجات و کلکتیوهای روستائی و موسسات آموزشی و مجامع فرهنگی و هنری، جای پای خود را محکم کنند. اجرای سیاست های بورژوائی در حیطه های که رویونیست ها در آنجا قدرت داشتند باعث حادث شدن تضادهای اجتماعی شده بود. تحمیل مقررات مستبدانه در برخی کارخانه ها، نارضایتی کارگران از مدیران را برانگیخته بود. رهروان سرمایه داری می کوشیدند زنان را در سیاست و تولید، تابع و درجه دوم نگهدارند و راه را بر رهائی همه جانبه و کامل آنان ببندند. دیدگاه های محافظه کارانه و انضباط خشک و بوروکراتیک در راس موسسات آموزشی، جوانان را بشدت در منگنه گذاشته بود و آزار می داد. مانوتسه دون با اتکاء به نارضایتی و جوشش توده ها، فراخوان "بمباران مقرهای فرماندهی" بورژوازی در حزب و دولت سوسیالیستی را صادر کرد. به قول مانو "انقلاب فرهنگی، شکل و شیوه ای نوین برای برانگیختن توده های وسیع بود تا جوانب تاریک" ما را بطور آشکار و همه جانبه و از پایین افشاء کنند

در انقلاب فرهنگی میلیونها نفر تحت رهبری مرکز انقلابی در حزب کمونیست چین بپا خاستند و جامعه سوسیالیستی را انقلابیتر کردند. با این انقلاب، تحولات اجتماعی و اقتصادی و فکری عمیقی بوجود آمد. توده های عظیم کارگران و دیگر انقلابیون در جریان این مبارزه بزرگ، آگاهی طبقاتی خویش را عمق بخشیده، بر مارکسیسم - لنینیسم - مانوتیسم مسلط تر و در اعمال قدرت سیاسی توانمندتر شدند. در جریان انقلاب فرهنگی دهها میلیون کارگر و دهقان و جوان با اشتیاق و بطور خستگی ناپذیر به مطالعه و بحث آثار کلاسیک مارکسیستی پرداختند. روحیه انتقاد به مقامات بالای حزبی و بیان نظرات در روزنامه های دیواری دست نویس به امری توده ای تبدیل شد. در انقلاب فرهنگی کمیته های انقلابی نوین شکل گرفتند. این کمیته ها از سطوح پایه ای محلی تا سطوح عالی نهادهای حکومتی حضور داشتند و ترکیب های گوناگونی از قشرهای مختلف توده ها، تجارب و سنین مختلف، کارکنان فکری و یدی، کارگران و مدیران و افراد حزبی و غیر حزبی را در بر می گرفتند. بعنوان یک سیاست رسمی و رایج، کارگران در امر مدیریت شرکت جستند و مدیران و متخصصان و مقامات حزبی و دولتی نیز بنوبه خود درگیر تولید شدند. ابتکار و تجربه کارگران در جهت ابداعات تکنیکی و توسعه تولید بکار گرفته شد و دستاوردهای بیسابقه ای ببار آورد. کمون های خلق که اشکال پیشرفته تر مالکیت اجتماعی و مناسبات سوسیالیستی را در روستا نمایندگی می کردند تقویت شده و گسترش یافتند. مطالعه و بحث و مبارزه تئوریک و فلسفی وسیعا به میان توده های کارگر و دهقان برده شد و با پراتیک تولیدی در هم آمیخت. روشنفکران و کادرهای حزب عازم روستاها شدند و با توده ها پیوند خوردند. علم و هنر از انحصار گروهی نخبه خارج شد و مردم عادی به این عرصه راه یافتند. واحدهای میلشیا برای تسلیح توده ها بسط یافتند. جنبش رهائی زنان علیه سنن جان سخت و ایدئولوژی های کهنه مردسالارانه دامن زده شد و بطور کلی مبارزات مهمی در جهت محدود کردن تمایزات اجتماعی به پیش رفت

انقلاب فرهنگی اولین مبارزه توده ای در تاریخ سوسیالیسم بود که با هدف آگاهانه سرنگون کردن بورژواهای نوحاسته ای که از درون ساختارهای دولت پرولتری سر بلند کرده بودند، انجام می شد. انقلاب فرهنگی به مدت 10 سال تلاش بورژوازی برای کسب قدرت و احیای سرمایه داری در چین را پس زد و عقیم گذاشت. انقلاب فرهنگی، راه و روش پیشبرد مبارزه ای بود که تحولات نوین و بیسابقه ای را در زمینه مناسبات اقتصادی و روبنای سیاسی و ایدئولوژیک جامعه به ثمر رساند و دروازه های نوینی را برای حرکت بسوی کمونیسم گشود. انقلاب فرهنگی خود بخشی از خیزش انقلابی دهه 60 بود که آمریکا و اروپا و کشورهای آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین را در بر گرفت. این انقلاب بنوبه خود تأثیرات عمیقی بر خیزش انقلابی در سطح جهان بر جای گذاشت. از آن جایی که انقلاب فرهنگی در مقابل "سوسیالیسم" خفقان آور شوروی رویونیستی، تصویر شاداب و زنده ای از سوسیالیسم را به پرولتاریا و خلقهای همه کشورها ارائه کرد، بسرعت در بین جوانان انقلابی محبوب شد

فروکش خیزش انقلابی دهه 60 در سطح بین المللی از یکسو و فشارها و تهدیدهای نظامی سوسیال امپریالیسم شوروی علیه چین از سوی دیگر، بار دیگر باعث رشد و تقویت نیروهای رویونیست درون چین به سرکردگی دن سیائو پین شده بود. تناسب قوای طبقاتی در سطح بین المللی و داخلی بسود جریان بورژوائی و به زیان دولت پرولتاریا در حال

چرخش بود. از اوایل دهه 70 میلادی مائوتسه دون و یارانش که در میان آنها رهبران برجسته ای نظیر "چیان چین" و "چان چون چیانو" قرار داشتند، نبرد نوینی را علیه رهروان سرمایه داری درون حزب و دولت چین تدارک می دیدند. اما با مرگ مائو در سال 1976 رویزونیست ها فرصت را غنیمت شمرده و کودتای ضدانقلابی خود را به اجراء گذاشتند. آنها در عرصه داخلی به نابودی دستاوردهای انقلاب فرهنگی پرداخته و حول شعار "ثروتمند شدن شکوهمند است" احیای سرمایه داری را آغاز کردند. رویزونیست ها در عرصه بین المللی تحت عنوان تئوری "سه جهان" پرولتاریا و خلقها را به سازش با دولتهای ارتجاعی و امپریالیستهای غربی فراخواندند. در این میان، جریان دگما - رویزونیستی در جنبش بین المللی که حزب کار آلبانی برهبری انورخوجه سردمدار آن بود، دست به حملات افسار گسیخته علیه مائو و مائوئیسم زد. این جریان درکی رویزونیستی از خصلت جامعه سوسیالیستی داشت و با تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا و انقلاب فرهنگی ضدیت می ورزید. "خوجه ایسم" در زمینه انقلاب در کشورهای تحت سلطه نافی مرحله انقلاب دمکراتیک نوین و وجود مساله ارضی - دهقانی و درستی استراتژی جنگ طولانی مدت خلق بود. این جریان در مقابل بینش دیالکتیکی ماتریالیستی مائو، ملغمه ای از ماتریالیسم مکانیکی و ایده آلیسم، و در مقابل بینش انترناسیونالیستی مائو، بینش ناسیونالیستی را ارائه می داد.

شکست پرولتاریا و به قدرت رسیدن رهروان سرمایه داری در چین، اهمیت تاریخی و جهانی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی را بهچوجه کمرنگ نمی کند. مشعلی که مائوتسه دون برای روشن کردن راه آینده برافروخته، همچنان فروزان است. دستاوردهای انقلاب فرهنگی فقط مربوط به مورد مشخص چین سوسیالیستی نیست؛ و فقط به دوران بعد از کسب قدرت توسط پرولتاریا نیز محدود نمی شود. این تجربه برای کلیه احزاب کمونیست (چه قدرت سیاسی را کسب کرده باشند چه در تدارک این کار باشند) درسهای جهانشمول بر جای گذاشته است. یعنی پرولتاریا را به درک روشنتر، مبانی تئوریک صحیحتر و روشهای عملی متکامل تر و انقلابی تری در ارتباط با حزب پیشاهنگ و اشکال سازماندهی، مشی توده ای، رابطه آگاهی و مبارزه خودبخودی و مبارزه دو خط درون حزب رسانده است. انقلاب فرهنگی مشخصا به تکوین و تکامل درک مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی از دیکتاتوری پرولتاریا و ساختمان سوسیالیسم پا داد که همچنان مبنای حرکت طبقه کارگر جهانی در پیشبرد انقلابات پرولتری آتی است.

مائو در جریان هدایت انقلابات عظیمی که هر يك جهان را به لرزه درآورد، علم مارکسیسم - لنینیسم را به مرحله سوم و کیفیتا عالیتر یعنی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم تکامل داد. مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم حاصل جمع افکار و عقاید و سیاستهای مارکس و لنین و مائو، این رهبران و آموزگاران بزرگ پرولتاریا نیست. بلکه بسط و تکامل تئوری کمونیستی از زمان مارکس تاکنون است؛ چکیده مبارزات تئوریک و پراتیک طبقه کارگر در يك قرن و نیم اخیر است. مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم در جریان نبرد طبقاتی برای تغییر جهان و در پروسه شناخت از جهان و طبیعت، حکم تلسکوپ و میکروسکوپ را دارد که به طبقه ما دید گسترده و دقت نظر می بخشد. این ایدئولوژی شکست ناپذیر است، چرا که حقیقت است. استحکام تئوریک بر این پایه، درک تاریخ بر این پایه و بکار بست صحیح سیاستهای مبتنی بر این علم و ایدئولوژی در پراتیک انقلابی، رمز پیروزی تاریخی و دورانساز پرولتاریای جهانی است. امروز، با اتکاء به آن باید راه خویش را هموار کنیم، بار دیگر کشورهای سوسیالیستی را در جهان بر پا داریم و انقلاب جهانی پرولتری را عمیقتر و گسترده تر به پیش بریم.